

دین و اقتصاد

سیدعباس موسویان

چکیده

مطالعه نظام‌های اقتصادی نشان می‌دهد که شناخت درست آن‌ها بر شناخت دقیق مبانی فکری و فلسفی شکل‌دهنده آن‌ها متوقف است، و مهم‌ترین موضوع تأثیرگذار بر اهداف، اصول و چارچوب‌های نظام‌های اقتصادی، نگرش مکاتب گوناگون به بحث دین و قلمرو آن است. نظریه پردازان سوسیالیسم با اعتقاد به فلسفه ماتریالیسم، خدا و دین را انکار کرده‌اند؛ در نتیجه، در طراحی نظام اقتصادی، جایگاهی برای آموزه‌های الهی قائل نیستند. نظریه پردازان اقتصاد سرمایه‌داری با اعتقاد به فلسفه دئیسم، نقش خداوند را در خالقیت او منحصر کرده، آموزه‌های پیامبران را به حوزه اخلاق و معنویت مربوط دانستند؛ در نتیجه، آنان نیز در طراحی نظام سرمایه‌داری، نقشی برای دین و تعالیم الهی قائل نشدند.

اندیشه‌وران مسلمان در مواجهه با پرسش رابطه دین و اقتصاد، به چهار گروه تقسیم می‌شوند: گروه نخست، آموزه‌های دینی را در آشنایی انسان‌ها با خدا و آخرت منحصر دانسته، پرداختن خدا و پیامبر به آموزه‌های دنیایی را کاری لغو و دور از شأن می‌دانند. گروه دوم، هدف اصلی دین را تبیین سعادت آخرتی انسان دانسته، معتقدند: دنیا به آن اندازه که به کار سعادت آخرتی مربوط می‌شود، مورد توجه دین است. این دو گروه، در طراحی نظام‌های اجتماعی، از جمله اقتصاد، عقل و دانش بشری را کافی، و خود را از آموزه‌های انبیایی نیاز می‌دانند. گروه سوم، هدف دین را سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها برشمرده، و به تبع آن، تعالیم پیامبران را شامل دنیا و آخرت هر دو می‌دانند و معتقدند: در طراحی نظام اقتصادی، باید اهداف، اصول و چارچوب‌های اساسی را با توجه به آموزه‌های دینی تعریف کرد، و سرانجام، گروه چهارم، دین را متکفل پاسخگویی هر حرکت اجتماعی و اقتصادی دانسته، در هر طرح و برنامه‌ای دنبال آیه و حدیث می‌گردند. در این مقاله، با نقد و بررسی دیدگاه‌های اندیشه‌وران مسلمان، رابطه منطقی دین با نظام‌های اجتماعی به‌ویژه اقتصاد را تبیین کرده، نشان می‌دهیم که دیدگاه سوم، دیدگاهی حق و قابل قبول است.

مطالعه نظام‌های اقتصادی نشان می‌دهد که اهداف، اصول و چارچوب‌های اساسی آن‌ها همانند دیگر نظام‌های اجتماعی، تحت تأثیر جهان‌بینی حاکم بر نظریه پردازان آن نظام‌ها است. بر این اساس، شناخت درست نظام‌های اقتصادی و اصول پذیرفته شده آن‌ها بر شناخت دقیق مبانی فکری و فلسفی شکل دهنده آن‌ها متوقف است و یکی از موضوعات کلیدی و به عبارت درست‌تر، مهم‌ترین موضوع تأثیرگذار بر اهداف، اصول و چارچوب‌های اساسی نظام‌های اجتماعی، به‌ویژه نظام‌های اقتصادی، نگرش مکاتب‌گوناگون به بحث دین و قلمرو آن است.

نظریه‌پردازان سوسیالیسم اغلب با اعتقاد به فلسفه ماتریالیسم، منکر خدا و دین شده‌اند؛ در نتیجه، در طراحی نظام اقتصادی، جایگاهی برای آموزه‌های الهی قائل نیستند. نظریه‌پردازان اقتصاد سرمایه‌داری با اعتقاد به فلسفه دئیسم (خداشناسی طبیعی) نقش خداوند را در خالقیت او منحصر کرده یا از اساس، منکر وحی و دین شدند و یا آموزه‌های پیامبران را به حوزه اخلاق و معنویت مربوط دانستند که به بُعد آخرتی انسان ناظر می‌شود؛ در نتیجه، آنان نیز در طراحی نظام سرمایه‌داری، عقل و دانش بشری را کافی دانسته، برای دین و تعالیم الهی نقشی قائل نشدند. اندیشه‌وران مسلمان در مواجهه با پرسش رابطه دین و نظام‌های اجتماعی، از جمله اقتصاد به چهار گروه تقسیم می‌شوند: گروه نخست، آموزه‌های دینی را در آشنایی انسان‌ها با خدا و آخرت منحصر دانسته و پرداختن خدا و پیامبران به تعالیم دنیایی را کاری لغو و دور از شأن آنان می‌دانند. گروه دوم، هدف اصلی دین را تبیین سعادت آخرتی انسان دانسته، معتقدند: دنیا به آن اندازه که به کار سعادت آخرتی مربوط می‌شود، مورد توجه دین است. این دو گروه از متفکران مسلمان، همانند نظریه‌پردازان نظام سرمایه‌داری در طراحی نظام‌های اجتماعی از جمله اقتصاد، عقل و دانش بشری را کافی، و خود را از آموزه‌های انبیا بی‌نیاز می‌دانند.

گروه سوم، هدف دین را سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها، و به تبع آن، تعالیم پیامبران را شامل دنیا و آخرت هر دو می‌دانند و معتقدند: در طراحی نظام‌های اجتماعی، از جمله نظام اقتصادی باید اهداف، اصول و چارچوب‌های اساسی را با توجه به آموزه‌های دینی تعریف کرد و سرانجام، گروه چهارم، دین را متکفل پاسخگویی هر حرکت اجتماعی و اقتصادی دانسته، در هر طرح و برنامه‌ای دنبال آیه و حدیث می‌گردند. در این مقاله، برآنیم که با نقد و بررسی دیدگاه‌های اندیشه‌وران مسلمان، رابطه منطقی دین با نظام‌های اجتماعی به‌ویژه اقتصاد را تبیین کنیم و از آن‌جا که برخی از دیدگاه‌های مسلمانان از افکار اندیشه‌وران غرب متأثر است، پیش از پرداختن

به آن‌ها به‌طور چکیده، جایگاه دین در مکاتب غرب و تأثیر آن در نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیستی را بررسی می‌کنیم.

دین در مکاتب غرب و تأثیر آن در نظام‌های اقتصادی

بیش‌تر دانشمندان و مردم اروپا در قرون وسطا، خداوند را خیر برتر و علت‌العلل همه حوادث و پدیده‌ها و پروردگار و مدبر پیوسته جهان هستی می‌شمردند. توماس آکویناس (۱۲۲۵ - ۱۲۷۴ م) فیلسوف و کشیش معروف ایتالیایی معتقد بود: خداوند، پروردگار و مدبر همیشگی طبیعت است و می‌تواند از طریق علل طبیعی و غیرطبیعی به خواست خویش جامه عمل بپوشاند و بیش‌تر فیلسوفان غرب در این عقیده با آکویناس همراه بودند. هم‌زمان با آغاز عصر روشنگری (رنسانس)، در اروپا دگرگونی‌هایی فکری در زمینه طبیعت و نقش خداوند پدید آمد و زمینه برای طرح فلسفه «دئیسم» و «ماتریالیسم» که زیربنای فلسفی نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم است، فراهم شد.

بر اساس فلسفه «دئیسم»، خداوند، آفریدگار جهان هستی است و طبیعت را چنان بر اساس قانون‌مندی‌هایی پدید آورده که به صورت خودکار به حیات خود ادامه می‌دهد. در این بینش، خداوند پس از آفرینش، به هیچ وجه در امور جهان دخالت نمی‌کند؛ زیرا قوانین طبیعی که او در طبیعت گنجانده است، چنان امور را پیش می‌برد که بهترین وضعیت پدید می‌آید. به عبارت دیگر، خداوند در این بینش، همانند ساعت‌ساز و معمار است که پس از آفرینش جهان، کناری رفته و به نظاره آفریده نظام‌مند و باشکوه خود بسنده می‌کند. در فلسفه دئیسم، این قانونمندی به طبیعت اختصاص ندارد؛ بلکه قوانین معتبر جاودانی و جهانی بر تمام پدیده‌های اجتماعی و رفتارهای انسانی نیز حاکم است. بر اساس این فلسفه، انسان‌ها در تنظیم زندگی فردی و پدید آمدن نظام‌های اجتماعی، به هدایت خدا و آموزه‌های پیامبران نیازی ندارند و می‌توانند با کمک گرفتن از دانش بشری و کشف قوانین حاکم بر طبیعت و رفتار انسان‌ها به طراح آن‌ها بپردازند.^۱ با پذیرش فلسفه دئیسم، هرگونه مداخله تکوینی یا تشریحی ماورای طبیعت در امور دنیایی از جهت فلسفی انکار می‌شود. دخالت تشریحی پروردگار درباره انسان، در دو سطح امکان‌پذیر است یا در سطح خرد که به تنظیم رفتارهای فردی پرداخته، آن‌ها را در جهت خاصی سمت و سو می‌دهد و یا در سطح کلان، احکام و دستورهایی را مطرح می‌کند که در جهت چینی‌اش اجزای الگوهای اجتماعی گام برمی‌دارد. مکتب خداشناسی دئیسم با انکار هرگونه مداخله پروردگار در امور پس از آفرینش، هر دو زمینه را مردود می‌داند و پیرو همین اعتقاد است که به اصول

اقتصادی «آزادی فردی»، «عدم مداخله دولت» و «تعادل خودکار» معتقد می‌شوند.^۲ باستیا از اقتصاددانان به‌نام سرمایه‌داری، در توجیه نظام اقتصادی مبتنی بر فلسفه دئیسم می‌گوید:

پروردگار توانا، از یک سو انسان را دارای حس نفع‌طلبی آفریده که هر چیزی را برای خود و تنها برای خود بخواهد و این، همان محرک توانایی بی‌همتایی است که ما را به پیشرفت و ازدیاد ثروت و در عین حال، به کوشش برای تحصیل یک وضع انحصاری برمی‌انگیزد، و از سوی دیگر، عامل دیگری به نام رقابت خلق کرده است؛ نیروی توانای بی‌همتای دیگری که مزایای فردی را در اختیار عموم قرار می‌دهد و همه افراد جامعه را از آن بهره‌مند می‌سازد. این دو نیرو که شاید هر یک به تنهایی مدموم و زیان‌آور باشند، به یاری یک‌دیگر، هماهنگی و تجانس نظام جامعه را تأمین می‌کنند.^۳

این تفکر فلسفی (انکار نقش هدایتی و ربوبیتی خداوند در جهان طبیعت و جامعه انسانی) تاکنون بر نظریه پردازان اقتصاد سرمایه‌داری (چه از نوع لیبرال و چه از نوع ارشادی یا مختلط) حاکم بوده و نظام سرمایه‌داری، به این باور آمیخته است.^۴

در کنار فلسفه دئیسم، فلسفه ماتریالیسم نیز در غرب شکل گرفت. بر اساس فلسفه ماتریالیسم، ماده، اساس و جوهر تمام واقعیات مادی، روانی و روحی است و خدا به صورت موجودی جدا از طبیعت مادی، انکار می‌شود. در این بینش، انسان، دارای توانایی‌ها و استعدادهای فکری، معنوی، اقتصادی و تولیدی است.^۵

ماتریالیسم که مبنای فلسفی نظام اقتصاد سوسیالیستی است، نقش خدا را به صورت آفریدگار و پروردگار طبیعت و انسان‌ها، از اساس انکار می‌کند و به‌طور طبیعی، در تنظیم نظام‌های اجتماعی، از جمله نظام اقتصادی، جایی برای هدایت الهی و آموزه‌های انبیا در نظر نمی‌گیرد.

فلسفه دئیسم و ماتریالیسم و نظام‌های اقتصادی مبتنی بر آن‌ها، با تمام اختلاف‌های عمیق و اساسی که با هم دارند، در یک مسأله مهم مشترکند و آن اعتقاد به بی‌نیازی انسان به هدایت و راهنمایی ماورای طبیعت و کفایت عقل و دانش بشری در ساختن نظام اقتصادی مطلوب و رساندن انسان‌ها به سعادت و خوشبختی است.

دین در تفکر روشنفکران مسلمان

در آموزه‌های اسلام به‌ویژه آیات قرآن، به مواردی برمی‌خوریم که تمام نقش خداوند را در جهان هستی به روشنی تبیین می‌کند. آیات ذیل، نمونه‌هایی از آنها است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.

خداوند کسی است که جز او خدایی نیست؛ زنده پاینده است.^۶

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.

خدایی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است.^۷

قُلْ أَعْنِزِ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ.

بگو آیا جز خداوند پروردگاری جویم، و او پروردگار همه چیز است.^۸

إِنَّ رَبِّي عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ.

به‌درستی که پروردگار من، نگهبان هر چیز است.^۹

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا.

و خداوند، بر همه چیز چیره است.^{۱۰}

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.

پروردگار ما، کسی است که به هر چیز، آفرینش سزاوارش را بخشیده؛ سپس هدایتش کرد.^{۱۱}

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خدا است و کارها به خداوند باز می‌گردد.^{۱۲}

براساس این آیات و آیات دیگر خداوندی که قرآن معرفی می‌کند و مسلمانان به او ایمان دارند، خداوند یگانه و زنده و قائم به ذات خویش است که موجودات دیگر به او قوام دارند. او خالق و پروردگار و حافظ کل شیء بوده، بر همه چیز احاطه دارد و هدایت تمام مخلوقات با او و مالک تمام هستی است. وجود این مفاهیم روشن مانع از آن می‌شود که اندیشه معمار باز نشسته درباره خدا، حتی به صورت فرض مطرح شود. بر این اساس، برخی از اندیشه‌وران مسلمان که از یک سو، مجذوب تفکر غرب در جدایی دین و دنیا بوده، از سوی دیگر، زمینه را برای طرح اندیشه دئیسم فراهم نمی‌بینند، با اعتراف به نقش ربوبیت تکوینی و تشریحی خدا از طریق ارسال پیامبران،

قلمرو دین و اهداف انبیا را محدود نشان می‌دهند. برخی نیز به افراط برای یافتن هر برنامه و ابزاری سراغ دین می‌روند. برای تبیین منطقی جایگاه دین به نقد و بررسی دیدگاه‌ها می‌پردازیم. پیش از ورود به بحث، یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که گرچه بحث اصلی مقاله، رابطه دین و اقتصاد است، با توجه به محتوای مقاله، موضوع واقعی، دین و نظام‌های اجتماعی به‌ویژه اقتصاد است؛ چراکه در نگرش برون‌دینی، همه نظام‌های اجتماعی در یک موقعیت قرار دارند و بر همه آن‌ها قانون مشترکی حکمفرما است.

دیدگاه نخست: آخرت و خدا هدف بعثت انبیا

گروهی از متفکران مسلمان معتقدند: هدف دین، ترویج و تبلیغ خداپرستی و آخرت‌گرایی است و به امور دنیایی انسان کاری ندارد. یکی از این اندیشه‌وران که افکارش در جهت‌گیری جریان‌های فکری معاصر ایران نقش تعیین‌کننده دارد، مرحوم مهندس بازرگان است. وی گرچه پیش از انقلاب در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش مدافع حکومت دینی و وجود نظام‌های اجتماعی دینی و اسلامی بود، در اواخر عمر، تغییر موضع داد و دیدگاه جدیدی را اتخاذ کرد. بازرگان در سخنرانی بهمن ۱۳۷۱ در انجمن اسلامی مهندسان، تحت عنوان «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا»، اعتقاد جدید خود را درباره قلمرو و کارکردهای دین به روشنی بیان می‌کند. در این قسمت، بخش‌هایی از سخنرانی را که به‌صورت نوشته منتشر شده،^{۱۳} نقل می‌کنیم. وی سخن خود را با این پرسش آغاز می‌کند:

مسئله این است که معلوم شود مؤمنان و گروندگان، در عقاید و افکار و برنامه‌های زندگی دنیایی و آخرتی خود یا در جهان‌بینی و ایدئولوژی، چه نظر و انتظار از دین داشته باشند و چه مسائل و مشکلاتی را باید به عهده خود بدانند. به بیان دیگر، آیا دین فقط عبادت و رضای خدا و سعادت آن دنیا است یا جوابگوی مسائل و نیازهای زندگی نیز هست و در این صورت تا چه حد حل‌کننده و دستوردهنده امور دنیایی فردی و اجتماعی ما باید باشد؟^{۱۴}

بعد در مقام تبیین روش تحقیق و بیان این نکته که نمی‌خواهد مانند برخی روشنفکران، از دور دستی بر آتش داشته باشد، بلکه می‌خواهد این پرسش را از متن دین پاسخ‌گوید، اظهار می‌دارد:

جا دارد ببینیم که منشأ طبیعی و انسانی طرز تفکر «دین برای جامعه» یا «دین برای دنیای بهتر» چیست و بعد با مراجعه به خود قرآن و مخصوصاً به آیات بعثت و رسالت انبیا که ارتباط مستقیم با مسئله دارد، عمل پیامبران و مأموریت الهی آنان را بررسی نماییم که آیا ادیان الهی صرفاً برای تأمین و ترمیم و تعالی امور دنیایی انسان‌ها بوده است. نظر به دنیا و آخرت،

هر دو داشته‌اند و شامل و جوابگوی همهٔ مسائل و مشکلات دنیا هستند یا آن‌که انبیا صرفاً به خاطر «خدا و آخرت» ما فرستاده شده‌اند؛^{۱۵}

سپس نظریهٔ خود را در قلمرو دین چنین عرضه می‌کند:

پیامبران که فرستادهٔ خدا برای انسان‌ها هستند، عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می‌شود:

۱. انقلاب عظیم و فراگیر علیه خود محوری انسان‌ها برای سوق دادن آن‌ها به سوی آفریدگار جهان‌ها؛

۲. اعلام دنیای آیندهٔ جاودان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی.

... شایستهٔ خدای خالق و فرستادگان و پیام‌آوران او حقاً و منطقی‌اً می‌باید در همین مقیاس‌ها و اطلاعات و تعلیماتی باشد که دید و دانش انسان‌ها ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز و قاصر است و دنیای حاضر، با همهٔ ابعاد و احوال آن اجازهٔ ورود و تشخیص آن‌ها را به ما نمی‌دهد و الاگفتن و آموختن چیزهایی که بشر دارای امکان کافی یا استعداد لازم برای رسیدن و دریافت آن هست، چه تناسب و ضرورت می‌تواند داشته باشد؟ ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌ها است و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و همورابی...؛ بنابراین نیازی ندارد که خدا، و فرستادگان خدا راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به او یاد بدهند. ... اصلاً چنین کاری برای خداوند و رسولانش یک عمل لغو نیست؟^{۱۶}

او در مقام استدلال بر این نظریه می‌گوید:

شما هر صفحه از قرآن را که باز کنید و هر سورهٔ قرآن را که بخوانید، کمتر اتفاق می‌افتد که بیان و بحثی یا درمان و دردی غیر از عذاب و ثواب آخرت همراه با توحید یا معرفت و عبادات خدا در میان باشد. همه جا به طور مستقیم و غیرمستقیم تصریحاً و یا تلویحاً درد خدا و آخرت است که عنوان می‌گردد یا تعلیم و تذکر به خاطر انذار و بشارت. قرآن که ثمره و خلاصهٔ دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیای ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید و آخرت را که بهتر است و ماندگارتر، فراموش و رها می‌کنید: **بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى.**^{۱۷} **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ**^{۱۸}

و سرانجام ثمره این نظریه علمی را چنین بیان می‌کند:

به این ترتیب، چنانچه آخرت و خدا را برنامه اصلی بعثت انبیا بدانیم و امر و اصلاح دنیا، هدف و وظیفه ادیان الاهی نباشد، دیگر ایراد و نقیصه برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین همه مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد.^{۲۰}

پیش از نقد و بررسی این نظریه که در جای خود خواهد آمد، بیان این نکته مفید است که این نظریه، از دو جهت به فلسفه دئیسم تشابه عمیق دارد: اولاً در جای جای این نظریه تأکید اصلی روی صفت خالقیت خدا است و دیگر صفات خدا چون ربوبیت و هدایت فراموش شده‌اند؛ ثانیاً بی‌نیازی انسان از آموزه‌های انبیا، در طراحی نظام‌های اجتماعی، مسلم پنداشته شده است.

دیدگاه دوم: دنیا در حد ضرورت

گروه دوم از اندیشه‌وران معتقدند: هدف اصلی دین، تبیین و تبلیغ آخرت است و در مواقع ضرورت، در حد رفع نیاز به امور دنیایی می‌پردازد. از مصادیق این گروه، دکتر سروش است. او در نوشته‌های متعدد، به ویژه در مقاله «ایدئولوژی و دین دنیوی»^{۲۱} موضوع را چنین طرح می‌کند:

سؤال بسیار مهمی که برای دینداران مطرح می‌شود، این است: دینی که ما به آن معتقدیم، در درجه اول برای حل چه مسائلی آمده است؟ در درجه اول، خادم چه اهداف و اغراضی است؟ آیا برای حل مسائل دنیوی ما آمده و به منزله یک مرامنامه دنیوی است یا برای حل مسائلی دیگر و از جنس دیگر آمده است یا برای هر دو مقصد؟ به هر حال، پاسخ ما منطقاً از چهار فرض خارج نیست: فرض اول این است که دین، نه برای حل مسائل دنیوی آمده است و نه برای حل مسائل اخروی. فرض دوم این است که بگوییم: دین برای دنیا آمده است و یک مرامنامه دنیوی است که اسم اخضش، «ایدئولوژی» است. فرض سوم این است که دین فقط برای آخرت است؛ یعنی ما قائلیم که حیات اخروی وجود دارد و در آنجا سعادت و شقاوتی برای ما تعریف خواهد شد و لذا خداوند، آداب و اصول و قواعدی به ما آموخته است تا سعادت ما در حیات اخروی تأمین شود. فرض چهارم هم این است که دین برای تأمین سعادت دنیا و آخرت، هر دو آمده است.^{۲۲}

بعد با بیان بطلان سه فرض نخست به ویژه درباره دین اسلام می‌گوید:

از میان فروض چهارگانه فوق، فرضی که بیش از همه محل توجه و تأمل است و باید بحث اساسی را معطوف به آن کنیم، فرض چهارم است؛ یعنی این فرض که دین، هم برای دنیا

است، هم برای آخرت. تصوّر بنده این است که عموم کسانی که با این فرض مواجه می‌شوند، علی‌القاعده خواهند گفت که دین، خصوصاً دین اسلام، هم صبغهٔ دنیایی دارد، هم صبغهٔ آخرتی. هم برای تأمین سعادت این جهان آمده است، هم برای تأمین سعادت آن جهان؛^{۲۳} سپس از فرض چهارم و چگونگی ارتباط دینی دنیا و آخرت دو نظریهٔ متفاوت ارائه داده، می‌گوید:

گاهی ما می‌گوییم آخرت‌مان تابع دنیای مان است و مقصودمان این است که اگر در دنیا عمل نیک انجام دهیم، در آخرت رستگار خواهیم شد. این حرف البته مورد تصدیق عموم دینداران است؛ اما گاهی مقصود از آن مدعا چیز دیگر است. در این شقّ دوم، اساساً عمل خوب با توفیق دنیوی تعریف می‌شود. عملی خوب است که دنیای ما را آباد و مرفه کند و به ما عزّت ببخشد. ... مرحوم دکتر شریعتی جملهٔ خوبی دارد. می‌گوید: دینی که به درد قبل از مرگ نخورد، به درد بعد از مرگ هم نخواهد خورد. [خلاصه]، آخرت به دو معنا در گرو دنیا است: یک معنای متداول آن این است که اگر کسی در این دنیا کار نیک انجام بدهد، یعنی حج برود، نماز بخواند، روزه بگیرد، از فقرا دستگیری کند، حُسن خُلق داشته باشد و غیره، به او ثنوبت اخروی می‌دهند و به بهشت وارد می‌شود. مطابق این معنا، ما در این جا مشغول به اعمال اخروی هستیم و در آن جا هم ثواب اخروی می‌بریم؛ اما معنای دوم تابع بودن آخرت نسبت به دنیا این است که باید در دنیا موفق و مرفه و عزیز و مقتدر بود و وقتی این توفیق حاصل شد، توفیق آخرتی سعادت آن جهانی ما هم خود به خود و به تبع، تأمین خواهد شد و دینی که در پی اقتدار و عزّت و رفاه و سرافرازی پیروانش نباشد، دین نیست. ایدئولوژیک کردن دین، دقیقاً به این معنا است.^{۲۴}

سروش در مقام‌گزینش می‌گوید:

گمان من این است که اگر کسی آخرت را محیط بر دنیا ببیند و لختی در گوهر رسالت رسولان بیندیشد، تردید نخواهد کرد که حیات فانی ما که مقدمهٔ حیات جاوید است، شأنی تبعی دارد و اصالت با حیات دیگر است و دین هم رسالتش اولاً و بالذات متوجه آن است و تدبیر دنیا را به عقلاً وانهاده است از زراعت و صنعت گرفته تا حکومت و سیاست. ... به هر حال، تمام مطلب این است که هدفگیری دین غیرایدئولوژیک، معطوف به آخرت و تأمین سعادت اخروی است و دنیا به آن میزانی که به کار سعادت اخروی می‌آید یا در کار آن مزاحمت می‌کند، مورد نظر دین واقع می‌شود و این مقدار از توجه، به معنای برنامه‌ریزی برای دنیا، به معنای امروز کلمه و به معنای مورد نظر ایدئولوژی‌ها نیست. امروزه، برنامه‌ریزی به معنای طرح دادن برای اقتصاد، جمعیت، آموزش همگانی، بهداشت، تولید

صنعتی، رشد کشاورزی و این قبیل امور است. این کارها محصول تدبیر عقلایی مردم است و دین جانشین عقل نیست و در قالب تنگ ایدئولوژی نمی‌گنجد.^{۲۵}

این نظریه نیز همانند نظریه پیشین، بی‌نیازی عقل و دانش بشر را در طراحی نظام‌های اجتماعی از جمله اقتصاد، مسلم فرض می‌کند.

نقطه اشتراک فلسفه دئیسم و ماتریالیسم و دیدگاه‌های اول و دوم اندیشه‌وران مسلمان در توانایی انسان برای ساختن دنیایی آباد و استغنای او از دین و آموزه‌های الهی در طراحی نظام‌های اجتماعی است و این‌که ادیان از جمله اسلام، اداره و مدیریت سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی جامعه را به عقل و عاقلان سپرده است و خود، برنامه خاصی ندارد. حال باید دید:

۱. آیا بشر واقعاً در اداره دنیا و طراحی نظام‌های اجتماعی و اقتصادی از دین و آموزه‌های

انبیاء بی‌نیاز است؟

۲. آیا دین، به ویژه دین اسلام، برای دنیای مؤمنان برنامه‌ای ندارد؟

بحث نخست به‌طور عمده برون‌دینی است و اگر هم به متون دینی مراجعه کنیم، از باب ارشاد است و بحث دوم درون‌دینی به‌شمار می‌رود و اگر نکته‌ای خارج از دین بگوییم، از باب توضیح خواهد بود. در ادامه مقاله، با طرح دیدگاه سوم و ارائه برهان‌های سه‌گانه آن، به نقد دیدگاه‌های اول و دوم می‌پردازیم.

دیدگاه سوم: نیازمندی بشر به آموزه‌های برتر

بیش‌تر حکیمان و فیلسوفان اسلامی معتقدند: انسان برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت به آموزه‌های انبیا نیاز دارد و برای اثبات این نیاز، براهینی را اقامه کرده‌اند. از میان آن‌ها، برهان توقف کمال انسان به وحی، توقف عدالت اجتماعی به تعالیم انبیا و حمایت عقل به وسیله وحی را توضیح می‌دهیم.

برهان اول: کمال انسان در گرو تعالیم پیامبران

گروهی از متکلمان و فیلسوفان اسلامی بر این باورند که انسان بدون کمک‌گرفتن از وحی نمی‌تواند به سعادت برسد و برای اثبات این مطلب، مقدماتی را مطرح می‌کنند.

۱. کمال، هدف برتر انسان

اندیشه در حالات درونی و پدیده‌های بیرونی مخلوقات، هرگونه تردید را درباره کمال خواهی

و کمال جوایی انسان و هر موجود دیگر را از بین می‌برد و نشان می‌دهد که موجودات جهان متأثر از نیرویی درونی، به سوی مقصد خاصی در حرکتند. دانه گندم یا هسته میوه‌ای که در دل خاک قرار می‌گیرد، مراحل را می‌گذراند تا به کمال خود که بوته گندم یا درخت خاصی است، دست یابد. نطفه‌ای که در رحم مادر بسته می‌شود، از آغاز پیدایش به سوی هدف غایی خود که همان انسان شدن است حرکت می‌کند و این مسیر را تا لحظه‌ای که دست سرنوشت پرونده‌اش را مهر ختام نزده، ادامه می‌دهد و خداوند متعالی که رب العالمین است، به هر یک از موجودات، جهاز وجودی لازم را داده، آن‌ها را به سوی هدف نهایی خویش هدایت می‌کند:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى. ۲۶

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، خلقت لازمه‌اش را داد؛ پس هدایت کرد.

۲. اختیار، ویژگی انسان کمال خواه

موجودات را از جهت کمال خواهی به سه گروه می‌توان تقسیم کرد. ۲۷

گروه اول موجوداتی که کمالاتشان با وجودشان همراه است؛ یعنی از آغاز پیدایش، هر کمالی که برایشان امکان داشته، همراهشان بوده است. فیلسوفان، به این نوع موجودات، «مجرد تام» می‌گویند. شاید بتوان از بعضی آیات قرآن استظهار کرد که فرشتگان چنین هستند:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ. ۲۸

و هیچ یک از ما نیست، مگر آن‌که برای او جایگاهی معلوم و معین است.

گروه دوم، موجوداتی هستند که می‌توانند تکامل یابند؛ ولی تکاملشان اختیاری نیست. یک دانه گردو که به درختی تنومند تبدیل شده، تکامل یافته؛ اما این تکامل با اختیار حاصل نشده است؛ بلکه وقتی شرایط (زمین، آب، و حرارت مناسب) فراهم شود، دانه رشد را آغاز می‌کند؛ زمین را می‌شکافد؛ کم‌کم جوانه می‌زند و پس از گذشت مدتی درخت می‌شود و درخت هم میوه می‌دهد و اگر این شرایط فراهم نشد و به تکامل نمی‌رسد؛ پس نه تکامل و نه از بین رفتن این دانه در اختیار خودش نیست.

گروه سوم، موجوداتی هستند که قابلیت تکامل دارند و می‌توانند کمال یابند، و تکاملشان در اختیار خودشان است. در میان موجوداتی که ما می‌شناسیم و با آن سر و کار داریم، انسان چنین موجودی است؛ یعنی اگر بخواهد می‌تواند به کمال برسد و اگر نخواهد، نه تنها به کمال نمی‌رسد، بلکه سقوط می‌کند و از اول هم بدتر می‌شود:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ
السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.^{۲۹}

ما انسان را از نطفه‌ای اندر آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بیناگردانیم. ما
راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار.

باید توجه داشت که انتخاب و اختیار واقعی، با شناخت و آگاهی معنا می‌یابد. اگر انسان
با توجه و آگاهی به کار و نتیجه آن، راهی را برگزیند می‌توان گفت که آن راه را انتخاب کرده است.

۳. ابعاد متنوع وجود انسان

آفرینش انسان در نیکوترین هویت،^{۳۰} و آراستن او در نیکوترین صورت،^{۳۱} موجب پیچیدگی
و ظرافت وجودی و منتهایی او شده و برای انسان، ابعاد متنوع ترسیم کرده است. برخی از آن‌ها
بدین قرار است.^{۳۲}

بُعد مادی و معنوی انسان

انسان، موجودی متشکل از جسم و روح است و کارهایی که انجام می‌دهد با این‌که اغلب با
جسم و ماده سر و کار دارد روی روح و جان او نیز تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، از آن‌جا که بین
بدن و روح ارتباط وجود دارد، هر کاری می‌تواند اثری خوب یا بد در روح ما داشته باشد و بر این
اساس، زمانی قادر خواهیم بود درباره خوبی کاری داوری کنیم که بتوانیم تشخیص دهیم که آن
کار، افزون بر نفع جسمانی، نفع روحانی نیز دارد. تشخیص نفع بدن، کار مشکلی نیست؛ ولی
تشخیص نفع روح، کار بسیار مشکلی است؛ چراکه ما راهی مطمئن و قابل توجه برای شناسایی
این اثر نداریم. افزون بر این، گاهی یک کار اثر مطلوبی روی جسم دارد؛ ولی اثر نامطلوبی روی
روح می‌گذارد یا به عکس. در این موارد، از چه راهی بفهمیم که در مجموع، نفع این کار بیش‌تر
است یا ضرر آن؟ البته در موارد جزئی، گاهی از روی حدس و گمان حرف‌هایی زده می‌شود؛ اما در
همه موارد، چنین توانایی برای تشخیص نداریم:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.^{۳۳}

و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از [سنخ] امر پروردگار من است، و به شما از دانش جز
اندکی داده نشده است.

بُعد فردی و اجتماعی انسان

انسان، موجود اجتماعی است و بیش‌تر کارهای او در زندگی دیگران تأثیر می‌گذارد؛ حتی

رفتاری که در محیط خانه، شخصی تلقی می‌شود روی فرزندان و دوستان آن‌ها، سپس در خانواده‌های دیگر آثار خوب و بد بر جای می‌گذارد؛ پس برای تشخیص خوب یا بد بودن عمل باید افزون بر آثار فردی، آثار اجتماعی آن نیز در نظر گرفته شود، و این در حالی است که ما حتی آثار فعل را نمی‌توانیم در زندگی شخصی خود اندازه‌گیری کنیم؛ چه رسد به این که بخواهیم مقدار تأثیر آن کار را در جامعه ارزیابی کنیم. بر فرض که بتوانیم تشخیص دهیم، گاهی منافع فردی و اجتماعی عمل، همسو نیستند؛ بنابراین به معیاری نیازمند هستیم که بتواند به ما نشان دهد آیا سود شخصی این کار بر نفع اجتماعی مقدم است یا عکس آن. ممکن است در موارد جزئی تشخیص دهد؛ به‌طور مثال، در حادثه‌ای ببیند صرف مقداری از مال ضرر مهمتی از جامعه برطرف می‌کند؛ ولی سخن در همه کارها است که مدام برای انسان‌ها پیش می‌آید و تشخیص اندازه اثر آن‌ها در منفعت شخصی و اجتماعی و ترجیح منفعت شخصی یا اجتماعی در آن‌ها، به ملاک یقینی و دقیق نیاز دارد که انسان‌های عادی فاقد آن ملاک و معیار هستند.

بُعد دنیایی و آخرتی انسان

زندگی انسان در این زندگی دنیایی منحصر نیست؛ بلکه زندگی اصلی و ابدی‌اش در عالم آخرت خواهد بود و سرنوشت او در آخرت در همین زندگی دنیا رقم می‌خورد؛ یعنی این دو زندگی جدا از هم نیستند و مانند زندگی در یک شهر، سپس رفتن به شهر دیگر و آغاز زندگی جدید نیست؛ بلکه ادامه و حقیقت نتیجه عملکرد ما در این دنیا است.

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ. ۳۴

ای قوم من! این زندگی دنیا فقط متاعی [ناچیز] است. همانا آخرت سرای پایدار است. هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد، و هر که کار شایسته کند - چه مرد باشد چه زن - در حالی که ایمان داشته باشد، داخل بهشت می‌شود.

حال که حقیقت دنیا و آخرت این است و کردار دنیایی انسان روی زندگی ابدی او تأثیر می‌گذارد، باید بکوشیم کارهایی انجام دهیم که موجب سعادت ابدی شود نه شقاوت دائم؛ ولی از چه راهی تشخیص دهیم که کارهای ما چه آثاری در جهان آخرت دارد؟ ما تأثیر و تأثرات هر چیزی را در دنیا می‌توانیم تا حدودی از راه تجربه و آزمایش به دست آوریم؛ ولی برای تشخیص کیفیت و کمیت تأثیر افعال در آخرت راهی نداریم.

۴. عقل و حس برای تشخیص راه کمال کافی نیست

در مقدمه دوم گفته شد: کمال انسان در گرو اعمال اختیاری او است و برای اختیاری بودن هر فعل، شناخت و آگاهی لازم است و اگر کاری بدون شناخت و آگاهی و بدون انتخاب و اختیار انجام گیرد نمی‌تواند ما را به کمال برساند. در مقدمه سوم روشن شد که به دلیل تنوع ابعاد وجودی انسان و محدودیت عقل و تجربه، شناخت‌های عادی انسان که از طریق عقل و حس به دست می‌آید، برای تشخیص راه کمال و سعادت کافی نیست.

عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. ۳۵

بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

انسان با شناخت‌هایی که از عقل و حس به دست می‌آورد نمی‌تواند در هر لحظه و هر جا تشخیص دهد که چه کاری موجب سعادت یا شقاوت او می‌شود؛ البته عقل حقایقی را با کمک تجربه و حس درک می‌کند و این درک، هم مطابق واقع، و برای ما حجت است و باید پیروی شود؛ ولی در همه مواردی که به شناخت کافی نیاز داریم نمی‌تواند به ما کمک کند. عقل انسان، قبح ظلم و حسن عدالت را درک می‌کند؛ اما وقتی به مرحله عمل می‌رسیم و نیازمندیم که مصادیق ظلم و عدل را تعیین کنیم، به طور کامل و دقیق نمی‌توانیم؛ زیرا چنان که در مقدمه سوم گذشت، وجود انسان ابعاد گسترده‌ای دارد و دارای روابط پیچیده‌ای با انسان‌ها و موجودات دیگر است که از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد و در آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ برای مثال، عقل انسان می‌فهمد که صاحب سرمایه نقدی، همانند صاحب کار اقتصادی در نتیجه فعالیت اقتصادی سهم است و باید از درآمد آن فعالیت سهمی داشته باشد؛ اما این سهم در قالب کدام قرارداد حقوقی تعیین شود، عادلانه است، آگاهی کافی ندارد، و چه بسا پرداخت بازده ثابت و از پیش تعیین شده (ربا) را به اشتباه مصداق عدالت ببیند؛ در حالی که با مطالعه دقیق‌تر و با الهام از آموزه‌های خدا می‌فهمیم که این قرارداد حقوقی، ظلم است.

وَإِنْ تُبْتِغُوا فَكْرًا مِنْكُمْ رُؤُوسَ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ. ۳۶

و اگر [از رباخواری] توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ظلم می‌کنید و نه ظلم می‌بینید.

در مسأله ارث، عقل تاحدودی تشخیص می دهد که اموال میت باید بین ورثه تقسیم شود؛ اما آیا مصداق عدل در این باره این است که به طور یکسان به زن و مرد ارث بدهیم یا باید بین این دو فرق گذاشت؟ چه بسا عقل ما بدون توجه به جوانب گوناگون مسأله از جمله مسؤولیت های مالی مرد، عدالت را در تساوی و برابری پندارد. در صورتی که این گونه نیست یا در تشخیص این که آیا فرزندان میت مقدمند یا پدر و مادر او، و این که به هر یک از آنان چه مقدار ارث برسد، دچار اشتباه شویم.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ وَلَا بَوْلِيهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
 أَلْسُدُسٌ مِّمَّا تَرَكَ لَا تَذَرُونَ أَيْهُمُ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنْ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 عَلِيمًا حَكِيمًا. ۳۷

خداوند، به شما درباره فرزندان سفارش می کند: سهم پسر چون سهم دو دختر است ... و برای پدر و مادر وی [= متوقفاً] یک ششم از ما ترك است. ... شما نمی دانید پدران و فرزندان، کدام یک برای شما سودمندترند. این تکلیفی از جانب خدا است؛ زیرا خداوند دانای حکیم است.

نتیجه گیری از برهان اول

خلاصه مقدمات این بود که خدای متعالی، انسان را برای تکامل آفریده است و تکامل انسان فقط از راه اعمال اختیاری به دست می آید و اختیاری بودن اعمال، در گرو شناخت است و انسان، در همه زمینه ها شناخت کافی ندارد؛ پس خدا باید راه دیگری افزون بر عقل و حس برای انسان قرار دهد تا او به کمال برسد. به بیان دیگر، اگر خدا راه دیگری در اختیار انسان نگذارد، شناخت انسان ها ناقص خواهد بود و کارهایشان از انتخاب آگاهانه سرچشمه نخواهد گرفت و چون تکامل انسان در گرو اعمال انتخابی است، به کمال نمی رسد و این نقض غرض خدا از آفرینش و خلاف حکمت الاهی است؛ پس خدا به طور حتم راهی برای شناخت درست راه کمال و رسیدن به آن مقام قرار داده و آن راه، همان وحی و کلام الاهی و آموزه های انبیا است و این، همان آب حیات انسان و راه نجات او از ظلمات است و غیر از این هم راهی نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ. ۳۸
 ای کسانی که ایمان آورده اید! آن گاه که خدا و پیامبر، شما را به چیزی [= دین] فراخواندند که مایه حیات شما است، آنان را اجابت کنید.

أَوْ مَن كَانَ مِثْلًا فَأَخِينَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي
الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا. ٣٩

آیا کسی که دل مرده بود و به وحی زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو
آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گرفتار تاریکی‌ها است و از آن بیرون
آمدنی نیست؟

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُخَوِّتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً. ٤٠

هر کس از مرد یا زن، کار شایسته کند و مؤمن باشد به‌طور قطع او را با زندگی پاکیزه‌ای،
حیات حقیقی بخشیم؛

پس یگانه راه خروج از تاریکی‌های نادانی و رسیدن به حیات طیب و ابدی، تمسک به کلام خدا و
آموزه‌های انبیا است؛ البته برهان مذکور به هیچ‌وجه در صدد نادیده گرفتن ارزش عقل و حس و
شناخت‌های عقلانی و حسی نیست؛ چرا که اصل تصدیق خدا و نبوت و تأیید برهان مذکور، به
عقل است؛ بلکه هدف، بیان کافی نبودن یافت‌های عقل و حس برای پیمودن مسیر پرپیچ و خم
کمال انسانی است.

برهان دوم: عدالت اجتماعی، نیازمند آموزه‌های پیامبران

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ. ٤١

به راستی ما پیامبران خود را با ادله آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و میزان فرود آوردیم تا
مردم به عدالت برخیزند.

از نظر حکیمان مسلمان، بقای نوع بشر در گرو برقراری عدالت اجتماعی، و تحقق عدالت، به
قانون مدنی لازم‌الاجرا منوط است و تحقق چنین قانونی، جز به وسیله انسانی فوق جامعه بشری
که مصداق منحصر به فرد آن پیامبران هستند، حاصل نمی‌شود. بزرگان فلسفه اسلامی چون
فارابی،^{٤٢} ابن سینا،^{٤٣} سهروردی،^{٤٤} ملاصدرا،^{٤٥} علامه طباطبائی،^{٤٦} و شهید مطهری بر این
استدلال پای می‌فشرند. گرچه شیوه استدلال و چگونگی استنتاج هر یک متفاوت است، روح
حاکم بر استدلال‌ها یکی است. در این قسمت، بیان استاد مطهری را با مقداری تلخیص و تغییر نقل
می‌کنیم.

بشر موجودی است که زندگی‌اش باید اجتماعی باشد؛ یعنی بدون این‌که با یک‌دیگر زندگی

کنند و با یکدیگر ارتباط و زندگی تعاونی داشته باشند، امکان پذیر نیست و برخلاف دیگر حیوانات اجتماعی چون زنبور عسل و موریانه که به حکم غریزه و اجبار زندگی شان اجتماعی است، انسان به حکم غریزه اجبار ندارد. انسان به حکم این که موجودی مختار، عاقل و آزاد آفریده شده است، خودش باید بیندیشد و برای خود انتخاب کند و به صورت غریزی در بشر نیست، و انسان، به موجب همین که مختار و آزاد آفریده شده است، امکان سربیچی از وظیفه برایش هست و از طرف دیگر به حکم این که غریزه حیات دارد و می خواهد زندگی کند، نفع جو آفریده شده، دنبال منفعت خودش هست و به همین جهت است که هر انسانی، در هر موضوعی ابتدا دنبال هدف و مصلحت خویش است و نه مصلحت اجتماع. به عبارت درست تر، انسان مصلحت اجتماع را نه خوب تشخیص می دهد، و نه به فرض تشخیص دادن، رعایت می کند؛ برخلاف دیگر حیوانات اجتماعی که به حکم غریزه، هم مصلحت اجتماعشان را خوب تشخیص می دهند و به حکم غریزه دنبال اجرای آن هستند. بشر در هر دو ناحیه نیاز دارد. از یک سو به رهبری نیاز دارد که او را به مصالح اجتماعی اش هدایت کند و از سوی دیگر نیازمند قوه و قدرتی است که حاکم بر وجودش بوده، او را به دنبال مصالح اجتماعی بفرستد و پیامبران، برای این دو کار آمده اند؛ هم بشر را به مصالح اجتماعی رهنمون می شوند و هم او را موظف می کنند؛ یعنی قدرتی به نام ایمان بر وجودش مسلط می سازند که به حکم این قدرت، آن مصالح اجتماعی را اجرا می کند.^{۴۷} به بیان دیگر، برای طراحی نظام های اجتماعی عادلانه و در خور شأن انسان طراحی آن نظام ها و ترسیم کننده مسیر زندگی باید واجد شرایط سه گانه ذیل باشد.

الف. انسان را با تمام ابعاد وجودی (روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، دنیایی و آخرتی) شناخته، بر نیازهای او در مسیر تکامل آگاه باشد.

ب. کلیه اصول و قوانینی را که نیازهای واقعی بشر را به بهترین وجه و از نزدیک ترین راه تأمین و نهادهای انسانی را در وی شکوفا می سازد، بشناسد.

ج. در تبیین اهداف و ترسیم راه ها و تدوین برنامه ها و تنظیم قوانین، از هواها و هوس ها و ترس ها و ارسته بوده، فقط به مصالح انسان بیندیشد، و حقیقت این است که دانش بشری در طول تاریخ، حتی اکنون که در اوج شکوفایی به سر می برد، از شناخت انسان و مناسبات اجتماعی او ناتوان است؛ به طوری که آلکسیس کارل در کتاب معروف خود، انسان، موجود ناشناخته می گوید:

حقیقت این که انسان، مجموعه ای پیچیده، مبهم و غیر قابل تفکیک است که نمی توان آن را

به آسانی شناخت و هنوز روش هایی که بتواند او را در اجزا و در مجموعه و در عین حال در

روابطش با محیط خارج بشناسد، در دست نیست... هنوز نکات پرارزش و مهمی در تاریکی است و کالبدشناسی، شیمی، فیزیولوژی، روان‌شناسی، علم تربیت، تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد و رشته‌های دیگر نمی‌توانند به کنه وجود آدمی برسند؛ بنابراین، انسانی که متخصصان هر رشته از این علوم می‌شناسند نیز واقعی نیست؛ بلکه شبیحی ساخته و پرداخته تکنیک‌های همان علم است.^{۴۸}

به فرض، اگر روزی فرارسد که دست توانای علم، تمام رازهای وجود انسان را بگشاید و این معمای دشوار را حل، و افزون بر این، آن‌چه را که این موجود پیچیده در سیر تکاملی خود بدان نیازمند است، درک کند، باز هم اندیشه و علم بشری نمی‌تواند به تنهایی رسالت تکامل انسان را به عهده‌گیرد؛ زیرا این انسان‌ها هستند که برنامه و نظام‌های اجتماعی انسان را تدوین می‌کنند و انسان به طور طبیعی، تحت تأثیر تمایلات و سودجویی‌های شخصی، گروهی، ملی و طبقاتی خود قرار دارد.

منتسکیو، حقوق‌دان فرانسوی در این زمینه می‌نویسد:

هر قانون‌گذاری، در تأسیس قانون، نظر خود را دخالت می‌دهد؛ به این علت که دارای عواطف و افکار مخصوصی است؛^{۴۹}

نتیجه این‌که دانش بشری، اگرچه در مسائل علوم تجربی و ساختن تمدن مادی بسیار موفق بوده؛ اما در شناخت انسان و ساختن تمدن انسانی و طراحی نظام‌های اجتماعی در خور شأن انسان، پیشرفت چندانی نداشته است؛ پس برای حل این مشکل باید سراغ منبع دیگری غیر از دانش بشری بود.

ژان ژاک روسو در تبیین ویژگی‌های آن منبع سخن زیبایی دارد:

برای کشف بهترین قوانین که برای ملت‌ها مفید باشد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسان را ببیند؛ ولی خود، هیچ حس نکند. با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد؛ ولی کاملاً آن را بشناسد. سعادت او مربوط به ما نباشد؛ ولی حاضر باشد به سعادت ما کمک کند...^{۵۰}

و باید خاضعانه اعتراف کنیم که عقل کل واجد تمام این شرایط، کسی جز آفریدگار جهان نیست؛ زیرا او انسان را آفریده؛ پس بهتر از هر کس دیگر، آفریده خود را می‌شناسد:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ،^{۵۱}

و اوست که به تمام اصول تکامل انسان آگاه است:

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۵۲

و فقط او است که هیچ‌گونه ترس، هوا و هوس در موردش معنا ندارد؛ چرا که بی‌نیاز مطلق است:

إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ۵۳

بنابراین، یگانه منبعی که می‌تواند برای انسان برنامه تکامل و برای جامعه انسانی نظام‌های عادلانه اجتماعی تدوین کند و اصول و پایه‌های آن‌ها را آموزش دهد، خداوند است. این بخش از نوشتار را با کلام زیبایی از فیلسوف بزرگ شرق *ابوعلی سینا* به پایان می‌رسانم. او در برهان لزوم بعثت انبیا می‌گوید:

انسان دارای زندگی اجتماعی است و از وضع قوانینی که بتواند زندگی اجتماعی، بلکه فردی‌اش را بر اساس عدالت سامان دهد و او را به سعادت شایسته خود برساند، ناتوان است؛ پس بر خداوند لازم است که به مقتضای حکمتش انسان را در این زمینه هدایت کند. ۵۴

برهان سوم: وحی، حامی عقل و تجربه انسان

در بیان دیدگاه اول گذشت که برخی، افزون بر ادعای استغنائی بشر از آموزه‌های انبیا در امور دنیایی، هر نوع راهنمایی او را، لغو و بیهوده، و از ساحت حکمت خدا و پیامبران دور می‌دانند. این در حالی است که بیش‌تر اندیشه‌وران و متفکران اسلامی، راهنمایی خدا و رسولان را حتی در مواردی که دانش بشر کاربرد دارد، موجب اطمینان، آرامش و دفع سرگردانی انسان، و نشانه رحمت پروردگار می‌دانند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. ۵۵

مردم امتی یگانه بودند؛ پس خداوند، پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا میان مردم، در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

مفسر بزرگوار، *علامه طباطبایی* در تفسیر این آیه، بحث گسترده‌ای درباره اختلاف انسان‌ها در جامعه مدنی و حل آن به وسیله دین مطرح کرده است. او در بخشی از سخنانش می‌گوید:

انسان به دلیل فطرت استخدامگرش، ناگزیر از زندگی اجتماعی است و به دلیل همین صفت استخدامگری، در جامعه مدنی‌اش اختلاف رخ می‌دهد؛ زیرا هر کس در پی استخدام و

بهره‌جویی از دیگران است. رفع این اختلاف از توان انسان بیرون است؛ چراکه او خود سبب اختلاف است؛ پس رفع اختلاف باید از سوی خداوند باشد.^{۵۶}

یکی از محققان در تبیین حامی بودن وحی برای دانش بشری استدلالی دارد که خلاصه آن چنین است:^{۵۷} اموری که در دسترس دانش بشر است، از چهار حالت خارج نیست.

۱. اموری که دانش آن در اختیار همه انسان‌ها است و هیچ اختلافی در آن ندارند.
۲. اموری که دانش آن فقط در اختیار متفکران است و هیچ اختلافی در آن ندارند.
۳. اموری که دانش آن فقط در اختیار متفکران است و در آن اختلاف‌نظر دارند.
۴. اموری که دانش آن در اختیار همه انسان‌ها است و در آن اختلاف‌نظر دارند.

حال از میان امور دنیایی به مهم‌ترین آن‌ها، یعنی تنظیم روابط اجتماعی، توجه کرده، می‌پرسیم: تنظیم روابط اجتماعی که امروزه در قالب حقوق اساسی حکومت، حقوق مدنی، قضایی، بین‌المللی و اقتصاد مطرح است و مکاتب گوناگون سیاسی، حقوقی و اقتصادی را پدید آورده و هر یک از مکاتب نیز در عین اختلافات و احیاناً تضادهای آشکار، مدعی رساندن انسان به امنیت، رفاه، آسایش، عدالت و رستگاری‌اند،^{۵۸} در شمار کدام یک از آن چهار حالت قرار می‌گیرند؟

اگر مناسبات سیاسی، حقوقی، و اقتصادی انسان‌ها از سنخ اول باشد و همه مردم بدون هیچ‌گونه اختلافی در آن زمینه دانش کافی داشته باشند، به راهنمایی خدا و رسولان نیازی نیست و چه بسا لغو خواهد بود؛ چراکه خود مردم به آسانی از عهده حل مسائل برمی‌آیند و اگر سنخ دوم باشد - گرچه اتفاق نظر اندیشه‌وران زمینه‌ساز اعتماد مردم در مراجعه به آنان خواهد بود - با هدایت پیامبران، این اعتماد و اطمینان مستحکم می‌شود؛ اما در حالت سوم، مشکل اختلاف‌نظرها پیش می‌آید؛ یعنی از سویی، برخی از متفکران به یقین به خطا رفته‌اند و از سوی دیگر، مردم سرگردان می‌مانند که به چه متفکری اعتماد کنند و امور اجتماعی از سنخ مسائل فردی نیست که هر کس به یک متخصص رجوع کند؛ چراکه این کار به هرج و مرج و تباهی جامعه می‌انجامد و اگر مسائل نظام‌های اجتماعی از سنخ مسائل چهارم باشد، مشکل هرج و مرج بیش‌تر خواهد بود؛ زیرا هر یک از مردم، خود را متخصص می‌دانند.

گویا مسأله تنظیم روابط اجتماعی، به فرض توان دانش بشر، از نوع حالت سوم باشد و وجود اختلاف و در پی آن، سرگردانی مردم، دخالت دین را ضرور می‌سازد؛ بدین سبب، علامه حلی در لزوم بعثت انبیا می‌گوید:

از فواید بعثت آن است که عقل در آن‌چه خود حکم می‌کند، به وسیله نقل تقویت می‌شود و

در آن چه حکم نمی‌کند، از نقل یاری می‌جوید؛^{۵۹}

پس نتیجه می‌گیریم: بر فرض انسان در این زمینه‌ها دانشی داشته باشد که دارد، از آموزه‌های پیامبران بی‌نیاز نیست؛ البته به شرط آن که این علم بشری، حجاب برای تابش انوار الاهی نباشد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِؤُونَ. ۶۰

و چون پیامبرانشان دلیل‌های آشکار برایشان آوردند، به آن چه از دانش که نزدشان بود، خرسند شدند و [سرانجام] آن چه به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فروگرفت.

دیدگاه چهارم: وحی، بیانگر همه حقایق

بعضی از عالمان و مردم، تحت تأثیر برخی روایات و آیات چون وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ^{۶۱} و تفسیر نادرست آن‌ها، گمان می‌کنند که خداوند هر آن چه را انسان در زندگی دنیا و آخرت لازم دارد، از ریز و درشت، ثابت و متغیر، فردی و اجتماعی، از طریق قرآن و سنت در اختیار انسان‌ها گذاشته و یگانه راه سعادت هم در پیروی آن‌ها است. این گروه در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، به یافته‌های عقل و تجربه بشری اعتنایی نداشته، در همه چیز سراغ نقل می‌روند. آشنایان حقیقی اسلام به ویژه پیروان علمی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام با ضعف این دیدگاه آشنا بوده، می‌دانند که خداوند، برای سعادت انسان، دو راه قوی و دو حجت مهم یکی به نام عقل (پیامبر درونی) و یکی به نام وحی (پیامبر بیرونی) قرار داده و یافته‌های عقل را نه تنها بی‌ارزش ندانسته، بلکه راه رسیدن به وحی و تصدیق پیامبران را نیز به آن واگذاشته است.

در مکتب اهل بیت نه تنها یافته‌های عقلانی بی‌ارزش نیست، بلکه همانند نقل (وحی و سنت) یکی از راه‌های شناخت احکام و به‌دست آوردن آموزه‌های دینی به‌شمار می‌رود؛ یعنی عقل و نقل هر دو با هم و مکمل یک‌دیگرند و چنان که مفسران گفته‌اند: مقصود از آیه تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ^{۶۲} این نیست که قرآن همانند دائرةالمعارفی بزرگ، تمام جزئیات علوم ریاضی، فیزیک، شیمی، جغرافی، تاریخ و... را بیان کرده باشد؛ بلکه با توجه به ادامه آیه و آیات و روایات دیگر، قرآن، کتاب هدایت، تربیت و انسان‌سازی است و هر آن چه را برای تکامل فرد و جامعه در ابعاد مادی و معنوی لازم و مفید است، دربردارد؛ به همین جهت می‌بینیم روش قرآن در برخورد با موضوع‌ها متفاوت است. گاه به سبب غفلت یا اختلاف نظر انسان‌ها، انگشت روی جزئیات یک مسأله گذاشته، آن را با تفصیل تمام مطرح می‌کند؛ مانند آیه ۲۸۲ بقره که طی ۱۸ حکم، چگونگی تنظیم معاملات تجاری و اسناد بدهی را مطرح می‌کند، و گاه به صورت کلی، مسائل

مهم و حیاتی را ارائه می‌کند؛ مانند آیه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُهْزِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛^{۶۳} نتیجه این که قرآن و سنت و وحی و نقل نیامده‌اند جای عقل و دانش بشری را پر، و انسان را از تفکر و تدبیر و تجربه بی‌نیاز کنند و عقل و دانش بشری نیز به تنهایی برای پیمودن مسیر پر پیچ‌وخم زندگی و یافتن راه رشد و صلاح کافی نیست؛ پس انسان امروز نیز همانند همه اعصار در طراحی نظام‌های اجتماعی - اقتصادی نیازمند پیوند دادن آموزه‌های برتر و حیانی با یافته‌های عقلانی است. بدان امید که در مقاله دیگری به صورت گسترده و دقیق، جایگاه آموزه‌های اسلام و دانش بشری در طراحی نظام اقتصادی را ارائه دهم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Deism یا مکتب خداپرستی طبیعی، از ریشه لاتینی Deus به معنای خدا است. این مکتب، نهضتی بود که در قرن هفدهم و هیجدهم بر ضد کلیسا پدید آمد و منکر وحی بود و عقل و ندای طبیعت را برای سعادت‌مند شدن انسان کافی می‌دانست. *پرو ویرت*، نظریه پرداز و رهبر کالوینیستی در کتاب *ساختار مسیحیت* می‌گوید: «دئیست‌ها کسانی هستند که به خداوند در جایگاه خالق بهشت و زمین معتقدند؛ اما عیسی مسیح و تعالیم او را انکار می‌کنند. این مکتب، تطوراتی را پشت سر گذاشت و از قرن بیستم، دنیسم به الاهیاتی گفته می‌شود که مخالف مکتب توحیدی به معنای اعتقاد به خداوند یکتا و دارای نفوذ کامل در سرتاسر جهان و قتال در امور جهان، است. دئیست‌ها به خدایی اعتقاد دارند که جهان را آفریده و پس از آن مانند مالک غایب، آن را به خودش وا گذاشته است. آنان هر گونه وحی را انکار کرده و عقل بشر را به تنهایی برای هر شناختی که در زندگی به آن نیازمند باشد، کافی می‌دانند. برای مطالعه بیش تر ر.ک: حسین نمازی: «تأثیر آموزه خداشناسی در شکل‌گیری اصول نظام اقتصاد اسلام و سرمایه‌داری»، مجله اقتصاد دانشکده علوم اقتصادی سیاسی دانشگاه شهید بهشتی ش ۲؛ سیدحسین میرمعزی: نظام اقتصادی اسلام - مبانی فلسفی، کانون اندیشه جوان، ص ۳۳ - ۳۸؛

Routledg Encyclopedia of philosophy Edward, Routledg, Routledg, london 1998, volume 2, p:853

۲. حسین نمازی: «تأثیر آموزه خداشناسی در شکل‌گیری اصول نظام اقتصاد اسلام و سرمایه‌داری»، مجله اقتصاد، ش ۲، ص ۱۳.

۳. لویی بدن: تاریخ عقاید اقتصادی، سیدحسین میرمعزی، ص ۱۹۳.

۴. سیدحسین میرمعزی: *نظام اقتصادی اسلام، مبانی فلسفی*، ص ۳۷.

۵. عبدالله جاسبی: *اقتصاد*، ص ۴۱.

۶. بقره (۲): ۲۵۵.

۷. انعام (۶): ۱۰۲.

۸. همان، ۱۶۴.

۹. هود (۱۱): ۵۷.
۱۰. نساء (۴): ۱۲۶.
۱۱. سوره طه (۲۰): ۵۰.
۱۲. آل عمران (۳): ۱۰۹.
۱۳. مجله کیان، ش ۲۸، ص ۴۶.
۱۴. همان.
۱۵. همان، ص ۴۸.
۱۶. همان، ص ۴۸ و ۴۹.
۱۷. اعلی (۸۷): ۱۶ و ۱۷.
۱۸. سوره قیامت (۷۵): ۲۰ و ۲۱.
۱۹. مجله کیان، ش ۲۸، ص ۵۲.
۲۰. همان، ص ۵۴.
۲۱. همان، ش ۳۱، ص ۲.
۲۲. همان، ص ۵.
۲۳. همان.
۲۴. همان، ص ۸ و ۹.
۲۵. همان، ص ۱۱.
۲۶. طه (۲۰): ۵۰.
۲۷. محمدتقی مصباح: *راهنماشناسی*، ص ۲۸-۳۲، با مقداری تصرف و تلخیص.
۲۸. صافات (۳۷): ۵۰.
۲۹. انسان (۷۶): ۲ و ۳.
۳۰. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. تین (۹۵): ۴.
۳۱. وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ. تغابن (۶۴): ۳.
۳۲. محمدتقی مصباح یزدی: *راهنماشناسی*، ص ۶۵ تا ۶۹، با مقداری تصرف و تلخیص.
۳۳. اسراء (۱۷): ۸۵.
۳۴. غافر (۴۰): ۳۹ و ۴۰.
۳۵. بقره (۲): ۲۱۶.
۳۶. همان، ۲۷۹.
۳۷. نساء (۴): ۱۱.
۳۸. انفال (۸): ۲۴.
۳۹. انعام (۶): ۱۲۲.
۴۰. نحل (۱۶): ۹۷.
۴۱. حدید (۵۷): ۲۵.
۴۲. ابونصر فارابی: *سیاست مدینه*، سیدجعفر سجادی، انجمن فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۶۳ به بعد.
۴۳. ابن سینا: *الشفاء الالهيات*، ص ۴۴۱ به بعد.

۴۴. شهاب‌الدین سهروردی: *التلویحات*، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۹۵.
۴۵. ملاصدرا: *الشواهد الربوبیه*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۰، ص ۳۹۵ به بعد.
۴۶. محمدحسین طباطبایی: *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه علمی، ج ۲، ص ۱۱۴.
۴۷. مرتضی مطهری: *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، ج ۴، ص ۳۴۹ - ۳۵۱.
۴۸. محمد محمدی ری‌شهری: *فلسفه وحی و نبوت*، ص ۳۸.
۴۹. همان، ص ۴۳.
۵۰. همان، ص ۴۶.
۵۱. ق (۵۰): ۱۶.
۵۲. عنکبوت (۲۹): ۶۲.
۵۳. ابراهیم (۱۴): ۸.
۵۴. ابن‌سینا: *الشفاه الیهات*، انتشارات بیدار، ص ۵۵۷.
۵۵. بقره (۲): ۲۱۳.
۵۶. محمدحسین طباطبایی: *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۱۱۳ تا ۱۳۸.
۵۷. حسنعلی علی‌اکبریان: *درآمدی بر قلمرو دین*، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲۳۶ - ۲۳۹.
۵۸. البته گاه نظریه پردازان و تدوین‌کنندگان این مکاتب چنین ادعاهایی ندارند؛ اما پیروان و متجدد مآبان (روشنفکر نمایان) جهان سومی چنین باور کرده‌اند.
۵۹. علامه حلی: *کشف المراد*، المقصد الرابع فی النبوة، المسئلة الاولى، ص ۳۴۶.
۶۰. مؤمن (۴۰): ۸۳.
۶۱. نحل (۱۶): ۸۹.
۶۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران: *تفسیر نمونه*، ج ۱۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.
۶۳. نحل (۱۶): ۹۰.